

## منطق سیاسی غزالی

دکتر سیدمحمد فضل هاشمی ■

استادیار دانشگاه امام شریعتی

### چکیده

مقاله حاضر تحقیقی است از دیدگاه تاریخ علوم و عقاید در خصوص منطق سیاسی متفکر بزرگ قرن پنجم هجری، ابو حامد محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵). مقاله حاضر تلاشی است در جهت بررسی و تبیین منطق سیاسی غزالی در ارتباط با دیدگاههای سیاسی او. آنچه در کتاب المستظهري یا بسیاری از آثار دیگر او مشهود است، در مقایسه با دیدگاههایی که او در نصیحة الملوك مطرح کرده است.

غزالی در ابتدا، حمایت خود را متوجه دستگاه خلافت کرد و خلیفه را بر مبنای ضرورت شرعی در رأس جامعه اسلامی قرار داد، ولی در نصیحة الملوك حمایت سیاسی خود را متوجه دستگاه سلطنت سلجوقی ساخت، بدون آنکه سخنی از دستگاه خلافت به میان آورد. همزمان با آن، غزالی از اندیشه‌های ایران‌شهری نیز استفاده کرده و سلطان را برگزیده از سوی خدا، دارای قوه ایزدی و سایه هیبت خدا بر روی زمین می‌خواند. علاوه بر آن و بر خلاف سایر آثار خویش، غزالی پادشاهان ساسانی را با ذکر داستانهای اغراق‌آمیز، اسوه‌های عدالت و برقراری نظم و امنیت اجتماعی معرفی می‌کند و سلاطین را به پیروی از ایشان فرامی‌خواند. حال آنکه غزالی در سایر آثار



خود، آداب و رسوم ایرانیان را تقبیح، و حکم به تحریم آن کرده است.

در این مقاله سعی شده است به این سؤالات پاسخ داده شود که: آیا تحول مشهود در آرای غزالی تأثیر یافته از سبک ادبی اندرزنامه بوده است؟ آیا استفاده غزالی از اندیشه‌ها و واژه‌های جدید را باید به معنی پشت کردن به دیدگاه‌های اساسی وی تلقی کرد؟ آیا این تغییرات تحت شرایط جدید حاکم بر جامعه و به دلیل واقع‌بینی سیاسی غزالی به وجود آمده است؟ آیا می‌توان از نوعی استمرار و تداوم در دیدگاه‌های سیاسی غزالی که در دیدگاه‌های فقهی وی ریشه دارد، صحبت کرد؟

#### مقدمه

در بررسی آرای سیاسی اندیشمند معروف اسلامی قرن پنجم هجری، ابو حامد محمد غزالی طوسی، معروف به حجت‌الاسلام الامام الغزالی (۴۵۰-۵۰۵) به تغییر موضعی برمی‌خوریم که بسیار شایان توجه است. این تغییر موضع در مقایسه آثار فقهی وی که در آنها سیاست به عنوان بخشی از علم فقه مطرح شده، و اندرزنامه و آیین سلاطین که در نصیحت و تأدیب خلفا و سلاطین نوشته شده مشهود است. آنچه مورد توجه است این است که غزالی که روابط نزدیکی با خلفا و سلاطین داشته و مورد توجه و حمایت و مشاوره ایشان قرار می‌گرفته، در دوران اقامت خود در بغداد و زمانی که ریاست نظامیه بغداد را به عهده داشت، به درخواست خلیفه عباسی، کتاب المستظهری را به رشته تحریر درآورد. او در این کتاب حمایت خود را متوجه دستگاه خلافت عباسی و خلیفه وقت، المستظهر ساخت. اما در آستانه قرن پنجم و پس از بازگشت به طوس و گرایش به تصوف در کتاب نصیحة الملوک که آن را برای سلطان سنجر سلجوقی نوشت، حمایت خود را متوجه دستگاه سلطنت سلجوقی کرد. چرخش سیاسی غزالی یک تغییر موضع صوری نبود؛ به دیگر سخن، او تنها به این امر بسنده نکرد که حمایت سیاسی خود را از دستگاه خلافت عباسی متوجه دستگاه سلطنت سلجوقی کند. غزالی همزمان با حمایت خود از سلاطین سلجوقی، بر خلاف گذشته، از اندیشه‌های ایرانشهری و واژه‌های جدیدی استفاده کرد که

اختلاف فاحشی با اندیشه‌هایی دارد که وی برای زمینه‌چینی حمایت خود از عباسیان از آنها استفاده کرده بود. چرخش سیاسی غزالی سؤالاتی را در ذهن ایجاد می‌کند که در این فرصت به تعدادی از آنها می‌پردازیم. یکی از سؤالات مطرح شده این است که علت یا بلل این چرخش سیاسی چه بوده است. سؤال دیگری که در این رابطه می‌توان مطرح کرد این است که آیا می‌توان تغییر موضع غزالی را صرفاً نتیجه فرصت‌طلبی سیاسی او قلمداد کرد. غزالی هنگام تحریر دو کتاب المستظهري و نصيحة الملوك تحت سلطه سياسي دو حاکم مختلف به سر می‌برده است. کتاب المستظهري در بغداد که مرکز حکومت خلفای عباسی بود نوشته شد و نصيحة الملوك را غزالی در زادگاه خود، طابران از توابع طوس که در حیطه حکومت سلاطین سلجوقی بود، به رشته تحریر درآورد. آیا با توجه به این امر می‌توان مدعی شد که تغییر موضع غزالی از تلاش وی برای جلب رضایت حکامی که تحت سلطه آنها به سر می‌برده نشأت گرفته است؟ یا اصولاً باید منکر چنین تغییر موضعی شویم و آن بخش از کتاب نصيحة الملوك را که برگرفته اندیشه‌های ایرانشهری است متعلق به غزالی ندانسته، منسبت انتساب آن به غزالی را زیر سؤال ببریم؟ یا اینکه اصلح آن است که غزالی را یک متفکر واقع‌بین و در عین حال آرمانخواه تلقی کنیم که ضمن پذیرش واقعیات سیاسی موجود، همواره سعیش بر این بوده که صاحبان قدرت را در جهت بهبود اوضاع تشویق کند. تلاش نگارنده در این سطور نشان دادن این مهم است که به رغم اینکه نمی‌توان منکر چرخش سیاسی غزالی شد، می‌توان به نوعی تداوم و استمرار در آرای سیاسی غزالی اشاره کرد.

### انتساب دو بخش نصيحة الملوك به غزالی

غزالی در کتاب نصيحة الملوك، در مسائل اخلاقی، بر خلاف سایر کتب خود، بر منابع و مآخذی غیر از منابع مذهبی تأکید می‌کند که تجانس چندانی با اندیشه‌های سیاسی اسلامی ندارد؛ اندیشه‌هایی که او خود در گذشته، در کتاب المستظهري یا در سایر کتب فقهی، به آنها پرداخته بود یا اندیشمندان متقدم بر او، همچون قاضی



ابوالحسن ماوردی در احکام السلطانیه، به آنها پرداخته بودند. برای مثال، غزالی که همواره در کتب دیگر خود سعی داشته اندیشه‌های خود را در قالب شریعت بریزد، در بخش دوم کتاب نصیحة الملوک، به گفته‌های پادشاهان، حکما و وزرای ایران باستان، همچون انوشیروان، اردشیر، بزرگمهر و یونان دستور اشاره می‌کند. بیان غزالی در این بخش از کتاب به گونه‌ای است که اگر نگوییم در آن جنبه ایرانی‌گری بر جنبه مذهبی چربیده، حداقل می‌توان ادعا کرد که همتراز و هم‌شان آن شده است؛ حال آنکه این طرز تفکر با مشرب و دیدگاه‌های گذشته غزالی مأنوس نیست و علی‌الاصول با معلومات او مناسبت ندارد. غزالی همواره در سایر آثار خود، همچون یک عالم روحانی و یک متشرع تمام عیار است که آرای خود را با نظرهای متکلمان اشعری تلفیق کرده، هر چیزی را در سایه شرع مورد بررسی قرار می‌دهد، حال آنکه در بخش دوم کتاب مذکور، احکام و تکالیف دینی در مقابل رسوم و آداب اجتماعی و سیره پادشاهان و وزیران ایران باستان رنگ باخته است.

غزالی در این بخش از کتاب، آداب و رسوم و جشنهای پادشاهان ایران باستان، همچون جشنهای مهرگان و نوروز را مطرح می‌سازد و سلطان سلجوقی را به عبرت گرفتن از ایشان دعوت می‌کند (۱) و برای اثبات بالا بودن مقام ایرانیان به اخبار و احادیثی استناد می‌جوید. برای مثال، و در خبر آمده است که خدای تعالی به داود پیامبر وحی کرد تا داود قوم خویش را بگوید تا اهل عجم را دشنام ندهند، که ایشان آن کسانی بودند که جهان آبادان کردند، تا بندگان من در وی زندگانی کنند (۲). حال آنکه وی در سایر آثار خود، آداب ایرانیان را تقبیح می‌کند و آداب ایشان را حرام و در مخالفت با شرع اسلامی می‌خواند. او در کتاب **کیمیای سعادت**، در باب منکرات بازار، در مورد جشنهای سده و نوروز اینچنین می‌نویسد: «اما آنچه برای سده و نوروز فروشند، چون سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین، این در نفس خود حرام نیست، ولیکن اظهار شعار گبران حرام است و مخالف شرع است و هر چه برای آن کنند نشاید؛ بلکه افراط کردن در آراستن بازارها به سبب نوروز و قطایف بسیار کردن، و تکلفهای نورافزودن در بازار».

۱. غزالی، نصیحة الملوک،  
ترجمه جلال الدین همای، ۲،  
ص ۱۳۰-۱۳۱، ص ۱۶۷.  
۲. همان، ص ۱۳-۱۴.

نوروز نشاید؛ بلکه نوروز رسیده باید مندرس شود و کسی نام آن نبرد، تا گروهی از سلف گفته‌اند که نوروز روزه باید داشت تا از آن طعامها خورده نباید و شب سده چراغ نباید گرفت تا اصلاً آتش نبینند. و محققان گفته‌اند که نوروز داشتن این روز هم ذکر این روز بود، و نشاید که نام این روز برند به هیچ وجه، بلکه با روزهای دیگر برابر باید داشت، و شب سده همچنين، چنانکه از وی نام و نشان نماند.» (۳)

غزالی در کتاب **احیاء علوم دین**، در کتاب آداب غذا خوردن، حکم بر نهی آداب ایرانیان می‌کند: «و روا که نهی برای کراهت عادت عجم آمده است، که معناد ایشان آن بود که از راه ترقّع و تکبر انگشت به خوردنی نبالدندی و به کارد و کفچه و سیخ و امثال این، خوردنیها به دهان رسانیدندی». در یک جا از ساکت نشستن عجمان هنگام طعام خوردن ایراد می‌گیرد و در جای دیگر به گفتهٔ عمر بن عبدالعزیز اشاره می‌کند که به کارگزاران خود نوشته بود: «اجتمعوا علی غسل الید فی طشت واحد و لا تستنوا بسنة الاعاجم؛ بر شستن دست در یک طشت فراهم آید و سنت عجم مگیرید.» (۴)

غزالی که معروف به انزمام و تشریح است، در بخش دوم نصیحة الملوک، به فواید شراب برای تقویت بینایی می‌پردازد و می‌نویسد «اما آن چهار چیز که بینایی را بیفزاید: یکی سبزه خرم و دیگر آب روان و سه دیگر می‌روشن و چهارم دیدار دوستان.» (۵) و همچنین بدون هیچ مشکلی به توصیف مجالس بزم و شرابخواری پادشاهان ایرانی و خلیفهٔ عباسی مأمون که وی را امیرالمؤمنین خطاب می‌کنند می‌پردازد. (۶)

تحقیقات و پژوهشهای ادبی و تاریخی اندیشمندان و محققان که در این میان می‌توان به تحقیقات ارزندهٔ استاد جلال الدین همایی اشاره کرد، حمایتی از آن است که غزالی در کتاب نصیحة الملوک، به طور گسترده، از نظره‌های وزیر سرشناس سلجوقی، خواجه نظام الملک طوسی پیروی می‌کرده است. وی با غزالی ارتباط نزدیکی داشت و حامی سیاسی وی بود و نیز کسی بود که راه صعود غزالی به مدارج بالا، از جمله ریاست نظامیهٔ بغداد را میسر ساخت. غزالی همچون نظام الملک، از فرّ ایزدی که

۳. غزالی، **کیمیای سعادت**، به کوشش حسین خدیو حبه، تهران، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۵۲۲.
۴. غزالی، **احیاء علوم دین**، به کوشش حسین خدیو حبه، تهران، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۳۰، ۱۳۱.
۵. **نصیحة الملوک**، ص ۲۲۷-۲۲۸.
۶. همان، ص ۱۱۲ و ۲۵۰.



از خصوصیات پادشاهان ایران باستان است و رابطه‌ای تنگاتنگ با اعتقادات مذهبی و ملی ایران باستان دارد، برای سلطان سخن به میان می‌آورد. سلطان را سایه هیبت خدا بر روی زمین می‌خواند (السلطان ظل الله فی الارض) و او را همچون پیامبران، گروه برگزیده از سوی خداوند قلمداد می‌کند. غزالی برای اثبات این مدعی به این آیات از قرآن کریم اشاره می‌کند: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» (۷) و نیز آیه «قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء» (۸) وی همچون نظام‌الملک، اسطوره‌های شگفت‌آوری را در کنار روایات اسلامی از ایران باستان مطرح می‌کند که هدف از مطرح کردن آنها اثبات برتری ایرانیان است.

این در حالی است که او در کتاب المستظهری، خلیفه عباسی را بر مبنای ضرورت شرعی در رأس جامعه قرار می‌دهد و تأکید دارد که مقام خلافت منبع هر گونه مشروعیت است؛ زیرا خلیفه جانشین پیغمبر (ص) است و وظیفه او حمایت از دین و ریاست بر امور دنیوی است. بدین ترتیب، خلیفه و دستگاه خلافت موجب استمرار شرع است. او در کتاب، مستظهر عباسی را خلیفه بحق می‌خواند که رسیدنش به این مقام با رعایت شرایط شرعی صورت پذیرفته و لذا همه مسلمانان مستلزم به اجرای فرامین او هستند. (۹)

برخی از اندیشمندان تفاوت فاحش میان دو بخش نصیحة الملوک و نیز تفاوت آن با سایر آثار غزالی را دال بر این دانسته‌اند که بخش دوم کتاب نوشته غزالی نیست و بعداً به کتاب افزوده شده است. برخی دیگر انتساب بخش دوم به غزالی را صحیح دانسته، معتقدند که هدف وی از نقل این داستانها در کنار داستانهای اسلامی این بوده که از این طریق برتری اسلام را اثبات کند. برای اثبات این مدعی به گفته غزالی در نصیحة الملوک استناد می‌جویند که نوشته: «اما خدای تعالی پیغامبر را بفرستاد، تا از برکات او دارالکفر دار اسلام و ایمان گشت، و او را به فرخنده‌تر روزی بیرون آورد، و جهان را به داد و عدل و شریعت او آباد کرد، و ملک آن زمانه نوشروان بود. و نوشروان از همه پادشاهان ایران بگذشت به داد و عدل و سیاست. و آن همه به برکات رسول ما بود

۷. همانجا، ص ۸۵.  
۸. ان عسرا، ص ۲۶ و نصیحة الملوک، ص ۸۱-۸۲.  
۹. غزالی، المستظهری با فضاخ الراضیه، به اهتمام عبدالرحمن بدوی، قاهره، ۱۹۶۲، ص ۱۶۹.

صلی الله علیه و سلم که به روزگار او در وجود آمد. و نوشروان پس از مولود پیغامبر [دو سال دیگر] بزیست. و پیغامبر علیه السلام به روزگار او فخر کرد و گفت: ولدت فی زمن الملک العادل. گفت من به زمانه ملک دادگر زادم و ملک دادگرش از بهر عدل خواند [و این خبر بود از عدل او و هنوز از داد و عدل او گویند بیشتر از همه ملوک] تا جاهلیان بدانند که نام نیک چه نیکوست اگرچه کافر است. (۱۰)

۱۰. لائوس، هائوری: سیاست و غزالی، ترجمه مهدی مظفری، تهران ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۱۱ و نسیحة الملوک، ص ۹۸-۹۹.

روایت منسوب به رسول اکرم (ص) در کتب دیگر، همچون کتاب إعلام الوری از مرحوم فضل بن الحسن بن الفضل الطبرسی (ف.ق. ۵۴۸) و نیز کتاب قصص الانبیاء تألیف مرحوم قطب الدین راوندی از اعلام قرن ششم هجری، ص ۳۱۶، آمده است، اما به نظر صحیح نمی آید که تنها با استناد به چنین روایتی بتوان چنین نتیجه گرفت که هدف غزالی از ذکر آن اثبات برتری اسلام بوده است؛ زیرا چنانچه هدف از این روایت اثبات برتری اسلام بوده باشد، روایت گویای عدالت انوشیروان، پادشاه ایران باستان است که پیغامبر اسلام (ص) به ولادت خود در زمان حکومت وی افتخار می کند؛ به این معنی که عدالت انوشیروان متقدم بر ولادت پیامبر است نه متأخر از آن و معلول آن؛ لذا چگونه می توان این روایت را دال بر اثبات برتری اسلام دانست؟ اما از سوی دیگر، می توان ادعا کرد که تعظیم و احترام اسلام به عدالت، حتی اگر از غیر مسلمانی مانند پادشاه ایرانی صادر شود، مبین عظمت و برتری فرهنگی و اجتماعی اسلام است که به عدالت بدون توجه به عامل آن، احترام می گذارد.

به رغم اختلافات فاحشی که میان بخش دوم کتاب نسیحة الملوک و سایر آثار غزالی دیده می شود، تحقیقات تاریخی و ادبی نشان می دهد که اولین نسخ به جا مانده از این کتاب شامل هر دو بخش بوده، اولین ترجمه های عربی کتاب، موسوم به التبر المسبوک، متعلق به نیمه دوم قرن ششم هجری نیز شامل هر دو بخش است. اشکالاتی که بر بخش دوم کتاب وارد شده، همگی بر مبنای قیاس عقلی است، ولی هیچ سند معتبری در عدم انتساب این بخش به غزالی وجود ندارد. همانگونه که استاد همایی با تکیه بر



۱۱. همدانی، جلال‌الدین: مقدمه  
نصیحة الملوك، ص ۸۳.

اصل استحصاب در فن اصول فقه (لاتنقض اليقين بالشك) که حاکی از این است که نباید یقین را در صورت بروز شک رها کرد به این نتیجه رسیده‌اند که «تا دلیل و سند قاطع یقینی به دست نیاید که بخش دوم کتاب از شخصی غیر از همان امام غزالی است، ما نیز باید آن را از مؤلفات و رشحات خامه وی محسوب داریم تا خلافتش ثابت و مدلل گردد.» (۱۱)

### سبک نویسندگی

یکی از نکات قابل توجه در نصیحة الملوك کثرت تعداد روایات و داستان‌هایی است که در این کتاب آمده است. از یک سو، استفاده از روایات و داستان را می‌توان پیروی از سبک نویسندگی در آن زمان تلقی کرد. استفاده از روایات و داستان در آن زمان بسیار معمول بوده و غزالی، خود در سایر کتبش و نیز سایر اندیشمندان آن زمان از این روش بهره می‌جستند. در این رابطه می‌توان به اندرزنامه‌هایی همچون سیاست‌نامه یا قابوس‌نامه اشاره کرد. ولی از سوی دیگر، روایات و داستان‌های نصیحة الملوك با روایات و داستان‌هایی که غزالی در کتب دیگرش آورده، تفاوت دارد. نزدیک به ۲۵۰ (داستان و روایت در نصیحة الملوك آمده است که از این تعداد ۱۴۳ عدد داستانها و روایات اسلامی است و حدود ۶۰ عدد مربوط به ایران باستان و حدود ۲۰ عدد مربوط به بیزانس است.) (آمار مربوط به سیاست‌نامه و قابوس‌نامه روند مشابهی دارد. در سیاست‌نامه، مجموعاً ۱۱۳ داستان و روایت آمده است که از این تعداد ۸۱ عدد از داستانها و روایات اسلامی، ۲۳ عدد مربوط به ایران باستان، ۲ عدد مربوط به بیزانس و مابقی در مورد یهودیان و غیره است. در قابوس‌نامه، مجموعاً ۱۲۵ داستان، روایت و سخن پندآمیز آمده است که از این تعداد، ۴۶ عدد از داستانها و روایات اسلامی، ۱۳ عدد مربوط به ایران باستان، ۱۱ عدد مربوط به بیزانس و ۱ عدد متفرقه است. در این کتاب، ۵۴ سخن پندآمیز نیز از انوشیروان آورده شده است.)

داستانها و روایاتی که مربوط به ایران باستان است، پادشاهان ایرانی قبل از اسلام، بویژه پادشاهان ساسانی را همچون اسوه‌های عدالت و برقراری نظم و امنیت معرفی می‌کند. به گفته



غزالی، برخی از پادشاهان ایرانی به دلیل عدالت خویش، سالیان دراز حکومت کرده‌اند. برزی سئال، جمشید هفتصد سال (!) و افریدون که نام نیک و عدل و دادگسترده در عالم او را بود، پانصد سال (!) حکومت کردند! (۱۲)

به گفته وی، ایرانیان توانستند به دلیل عدل و داد و روانداشتن جور و ستم و آباد کردن جهان، قریب به ۴ هزار سال (!) بر زمین حکومت کنند (۱۳) و سیطره ایشان بر زمین پایان نیافت، مگر اینکه خداوند اراده کرد که سیطره بر زمین را به دست مسلمانان بسپارد.

تشابه سبک نویسندگی غزالی با اندرنامه نویسان معاصر خود، نکته‌ای قابل تأمل است. در مقایسه میان نصیحة الملوك و سیاست‌نامه متوجه می‌شویم که تعداد ۱۶ داستان و روایت در این دو کتاب مشترک است. از این تعداد، ۲ عدد در بخش اول کتاب غزالی و مابقی در بخش دوم کتاب وی آمده است. غزالی خود در یک مورد اشاره دارد که داستانی را به نقل از کتاب خواجه نظام‌الملک آورده است: «هم از اسماعیل سامانی حکایت کردند اندر کتاب سیرالملوک ...» (۱۴)

تشابه موجود هم در مورد داستانها و روایات اسلامی است و هم در مورد داستانها و روایات ایرانی، اما این داستانها در همه موارد یکسان نیستند. غزالی در مواردی تغییراتی در داستانها داده و با این احتمال را باز گذاشته که غزالی به همان منابع و مراجعی دسترسی داشته که خواجه نظام‌الملک. غزالی در بعضی موارد، داستانها را کوتاهتر از خواجه نظام‌الملک بازگو می‌کند؛ برای مثال، غزالی داستانی را که خواجه نظام‌الملک در ۹ صفحه مطرح کرده، در ۱/۵ صفحه بازگو می‌کند. (۱۵)

در موردی دیگر، غزالی شخصیت‌های اصلی داستان یا محل وقوع داستان را تغییر داده است؛ برای مثال، در داستانی با این موضوع اصلی که سلطان نباید از کمک وزیری خوب و مورد اطمینان برخوردار باشد، خواجه نظام‌الملک و غزالی هر دو به داستانی در مورد خیانت وزیری به نام راست روشن در ایران باستان و نتایج کارهای نادرست وی اشاره می‌کنند. تفاوت میان این دو داستان در این است که در نصیحة الملوك، پادشاه ایرانی که

۱۲. نصیحة الملوك، ص ۹۰-۹۱.

۱۳. همان، ص ۱۲-۱۳.

۱۴. همان، ص ۱۲۲.

۱۵. خواجه نظام‌الملک، سیاست نامه، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۸-۱۹ و نصیحة الملوك، ص ۱۲۲-۱۲۳.



مورد خیانت و زیرش قرار می‌گیرد گشتاسب نام دارد، حال آنکه در سیاست‌نامه، همین داستان به بهرام گور و وزیرش منسوب شده است. نکته قابل توجه در همین رابطه این است که غزالی داستان ۱۰ صفحه‌ای خواجه نظام‌الملک را به ۲ صفحه تقلیل داده است. (۱۶)

در داستان دیگری، هر دو نویسنده به حاکمی (ملکی) غیر مسلمان اشاره می‌کنند که ناشنوا شده بود و از آن هراس داشت که مظلومی بر در او بیاید و او فریاد آن مظلوم را نشنود و لذا برای جبران این کاستی، منادی کرده بود که هر که به تظلم می‌آید، جامهٔ سرخ بر تن کند. بنابراین روایت، حاکم هر روز خود سوار بر مرکبی (فیل) به شهر می‌رفت و هر که جامهٔ سرخ بر تن داشت، فرا می‌خواند و سخن او را می‌شنوید و به درخواستش رسیدگی می‌کرد. در سیاست‌نامه، دقیقاً مشخص نیست که این داستان مربوط به کجاست، ولی آنچنانکه از داستان برمی‌آید، مربوط به ایران باستان است، اما در نصیحة الملوک این واقعه در چین رخ داده است. (۱۷) غزالی همین داستان را در دو کتاب دیگر خود، احیاء علوم دین و کیمیای سعادت که قبل از نصیحة الملوک نوشته نیز ذکر می‌کند. در این دو کتاب نیز اتفاق مذکور به گفتهٔ وی در چین رخ داده است. (۱۸)

مشکل بتوان مشخص کرد که کدام یک از این دو نویسنده داستانهای صحیح را مطرح کرده است، ولی می‌توان یک قدم فراتر رفت و این سؤال را مطرح کرد که آیا اصولاً ضرورتی وجود دارد که در پی اثبات صحت داستانها باشیم و آیا این امر از اولویت چندانی برخوردار هست یا خیر. طریقهٔ استفادهٔ اندرزنامه نویسان از داستانهایی از این گونه می‌تواند نشان‌دهندهٔ واقعیت دیگری باشد و آن اینکه صحت داستانها مد نظر نویسندگان نبوده، بلکه نتایج اخلاقی و عبرتهایی به نظر می‌رسد که می‌توان از این داستانها گرفت و سرمشق سلاطین و خلفا قرار داد. غزالی داستان حاکم ناشنوا را که از قول زاهدی نقل می‌کند که پندی به خلیفهٔ روزگارش می‌دهد، اما گویندهٔ داستان می‌توانسته خود او باشد که سلطان سلجوقی را نصیحت می‌کند. در این رابطه می‌توان به پایان روایت از قول غزالی توجه کرد. آن زاهد پس از نقل داستان خطاب

۱۶. سیاست‌نامه، ص ۳۱-۴۱ و نصیحة الملوک، ص ۱۵۴-۱۵۷.

۱۷. سیاست‌نامه، ص ۱۹ و نصیحة الملوک، ص ۳۱.

۱۸. احیاء علوم دین، ج ۲، ص ۷۵۵ و کیمیای سعادت، ص ۵۲۶.

به خلیفه روزگارش که در این داستان مشخص نیست چه کسی است، می‌گوید: «اکنون یا امیر المؤمنین این کافری بود که [وی را] شفقت بر بندگان خدای چنان بود و تو مؤمنی و از اهل بیت رسول. نگاه کن تا شفقت تو چگونه است (بر رعیت تو)» (۱۹)

۱۹. نصیحة الملوك، ص ۳۲.

داستان فوق در بخش اول نصیحة الملوك آمده است، اما در بخش دوم کتاب نیز غزالی داستانهای آورده است؛ حدود ۱۰ داستان که تشابه کلمه به کلمه آنها با داستانهای سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک بسیار قابل تأمل است. این داستانها عموماً در خصوص عدالت پادشاهان ایران باستان هستند و حاکی از برابری همه اقشار جامعه، اعم از رعیت و پادشاه در مقابل قانون، در یکی از این روایات، اینچنین از پادشاهان ایرانی تعریف شده است: «گویند رسم ملوک عجم چنان بودی که روز نوروز و مهرگان رعیت را بار عام دادندی، و از پیش به چندین روز منادی بانگ می‌کردی که بسازید فلان روز را، تا هر کسی کار خویش بساختندی و قصه‌ها نبشتندی و حجت خویش به جای آوردندی؛ و آن کس را که خصمی بودی دانستی که از وی به ملک خواهد نالیدن، کار خویش بساختی. چون آن روز بودی منادی ملک بر درگاه باستانی و بانگ کردی که [اگر] امروز کسی، کسی را باز دارد، ملک از خون او بیزار است. پس قصه‌های مردمان بستدندی و همه پیش ملک بنهادندی تا وی یک یک نگاه کردی؛ و موبد موبدان را بر دست راست نشاندی بودی، و موبد موبدان بزبان [ایشان] قاضی القضاة بود. اگر قصه‌یی بودی که در آنجا از ملک بنالیده بودی، ملک برخاستی و پیش موبد موبدان بدو زانو بنشستی برابر خصم؛ و گفتی نخست از همه داورها داد این مرد از من بده و هیچ میل و محایا مکن. /.../ و ملک با خصم خویش همچنان بدو زانو نشستی و موبد موبدان را گفتی هیچ گناه نیست نزد خدای تعالی بزرگتر از گناه ملوک؛ اما حق گزاردن ملوک نعمت ایزد تعالی را؛ نگاه داشتن رعیت است و داد ایشان دادن و دست ستمکار از ایشان کوتاه کردن؛ و چون ملک بیدادگر باشد از دیگران چنان سزد که خدای تعالی را فراموش بکنند. ای موبد نگر تا مرا برنگزینی زیرا که هر چه ایزد تعالی از من پرسد من از تو پرسم و اندر گردن تو کنم. /.../ پس موبد نگاه کردی اگر میان او و



میان [خصم] داوری درست شدی، داد آن کس بتمامی از ملک بستدی /.../ و چون ملک از داوری پرداختی به تخت ملک برآمدی و تاج بر سر نهادی و روی به کسان کردی و گفتی من از خویشتن داد از آن می‌دهم تا هیچ کس را طماع نماند از ستم کردن بر کسی؛ هر که از شما خصمی دارد خشنود کنید. و هر که به وی نزدیک بودی، آن روز دورتر بودی و هر که قوی‌تر بودی، آن روز ضعیفتر بودی.» (۲۰)

۲۰. همان، ص ۱۶۷-۱۷۰ و سیاست‌نامه، ص ۵۹-۵۷.

غزالی و نظام‌الملک هر دو در این امر اتفاق دارند که عدالت و برابری انسانها در برابر قانون از مسائل مهم برای جامعه و حفظ حکومت است و برای تأکید بر این مهم، علاوه بر دهها داستان و روایت منسوب به پادشاهان دادگر ایرانی، نمونه‌های مشابهی از تاریخ صدر اسلام مطرح می‌کنند و برای مثال، هر دو به این حدیث منسوب به رسول اکرم (ص) اشاره می‌کنند. «العدل عز الدین و قوۃ السلطان و فیه صلاح الخاص و العالم»؛ «عدل عزت دین است و قوت سلطان و در آن است صلاح خاص و عام.» (۲۱)

۲۱. نصیحة‌الملوک، ص ۱۴۹ و سیاست‌نامه، ص ۶۵.

## بهره‌برداری ارزش گونه (نورماتیو) از داستانها و روایات

یکی از سؤالاتی که در برخورد با داستانهای مربوط به ایران باستان - اعم از واقعی و غیر واقعی - یا تاریخ اسلام در ذهن ایجاد می‌شود، این است که آیا تنها با ارجاع به نوعی سبک ادبی در نویسندگی که در قرون چهارم و پنجم هجری یا حتی قبل و بعد از این تاریخ مرسوم بوده، می‌توان وجود چنین داستانها و روایاتی را در نصیحة‌الملوک یا سایر اندرزنامه‌ها توجیه کرد.

آنچه مسلم است این است که طریقه استفاده اندرزنامه نویسان از داستانها و روایات گوناگون علاوه بر پیروی از یک سبک ادبی، کاربرد دیگری نیز داشته و آن اینکه آنها وسیله‌ای برای دستیابی به هدف دیگری بوده‌اند. داستانها و روایات برای اثبات یا تأکید بر اندیشه‌ای یا سیاست خاصی در امر مملکتداری یا امثال آن به کار می‌رفته است. بهره‌جویی از این روش آنچنان در میان اندرزنامه نویسان مرسوم بوده که نه تنها مسائل مهم مربوط به امور مملکتی، که حتی برای تأکید بر امور پیش‌پا افتاده

نیز از این روش استفاده می‌کردند؛ برای مثال، خواجه نظام الملک برای اثبات نظر خود در مورد چگونگی رفتار با خدمه از این روش استفاده کرده است. او ۲ داستان و روایت اسلامی و ۳ نمونه ایرانی جهت اثبات نظر خود در مورد روشهای تشویق و تنبیه خدمه مطرح می‌سازد. (۲۲)

۲۲. سیاست‌نامه، ص ۱۵۱-۱۵۲

شاید بتوان ادعا کرد که هدف اندرزنامه نویسان از استفاده از داستانها و روایات تلاشی برای اثبات، یا توجیه آرا و نظرهای خود، تأکید بر آنها و جلب تنبیه مخاطبان بوده است. بدین ترتیب، داستانها و روایات نقشی ارزش گونه (نورماتیو) پیدا کرده، لذا از یک دیدگاه، منشأ اولیه آنها اعم از اسلامی، ایرانی، بیزانسی و غیره، اهمیت درجه اول ندارد. مسأله مهم در اینجا داستانها و روایات نیستند، بلکه نوع بهره‌جویی از آنهاست. این داستانها و روایات از یک سو برای توجیه کردن و محق جلوه دادن اندیشه‌ها و آرای اندرزنامه نویسان مورد استفاده آنها قرار گرفته است، و از سوی دیگر، به منظور جلب توجه صاحبان قدرت به اوضاع و احوال جامعه و در نهایت، ترغیب ایشان به بهبود بخشیدن به اوضاع سیاسی- اجتماعی موجود در جامعه. بدین ترتیب، نظرهای غزالی و سایر اندرزنامه نویسان جنبه زیربنایی پیدا می‌کند و داستانها و روایات جنبه روینایی؛ به سخن دیگر، داستانها و روایات سرمنشأ آرای این متفکران نیستند، بلکه بالعکس، آراء و نظرهای ایشان است که توجیه‌گر استفاده آنها از این داستانها و روایات است.

مشخص نیست که این روش کار غزالی تا چه اندازه آگاهانه صورت گرفته، اما می‌توان به سه عامل مهم که سیر اندیشه وی را در این مسیر هدایت کرده است اشاره نمود. این سه عامل عبارتند از: گرایشهای عملگرایانه و واقع‌بینی سیاسی غزالی، پیروی غزالی از دیدگاههای سیاسی اهل سنت که صاحبان بالفعل قدرت در جامعه اسلامی را صاحبان راستین آن قلمداد می‌کردند و در نهایت، نظرهای شخصی غزالی در زمینه حفظ ثبات جامعه و جلوگیری از بروز هرچ و هرچ در جامعه و پرهیز از تغییرات قهرآمیز.

فرض دیگری که در این رابطه می‌توان مطرح کرد این است که



اندرزنامه‌نویسان و علی‌الخصوص غزالی سعی بر آن داشتند تا به کمک این داستانها و روایات، آرا و اندیشه‌های خود را مورد توجه مخاطبان خود، یعنی سلطان سلجوقی و دستگاه حکومت وی قرار دهند. تصویری که در این داستانها از ایران باستان و جامعه صدر اسلام یا جوامع اسلامی قبل از دوران سلاجقه به خواننده داده می‌شود، تصویر یک عصر طلایی است که تفاوت فاحشی با جامعه عصر سلجوقیان دارد. مشخصات مهم جوامع عصر طلایی عبارت است از عدالت اجتماعی، برخورداری مردم، از خرد و کلان، از امنیت جانی و مالی، در امان بودن رعیت از ظلم و جور حکام خودسر، آبادانی، نبودن فقر و تنگدستی، وفور نعمت و غیره. در جوامع عصر طلایی، پادشاهان و حکام مهمترین نقش را ایفا می‌کنند و ستون اصلی برقراری عدل و داد در جهان محسوب می‌شوند. شایان ذکر است تصویری که این داستانها و روایات به دست می‌دهند، ضرورتاً مطابق با واقعیت نیست، یا بهتر بگوییم، عموماً بدور از حقیقت است. تصویر اندرزنامه‌ها از عصر طلایی نوعی بازنویسی تاریخ گذشتگان است به شیوه‌ای آرمانخواهانه که در حقیقت، بیشتر از هر چیز، جامعه آرمانی و روابط اجتماعی مورد نظر نویسنده در آن نقش بسته تا واقعیات زمانه. اما شاید بتوان ادعا کرد که هدف از مطرح کردن جامعه آرمانی همان بوده که سلاطین سلجوقی که به هر تقدیر در آن زمان از قدرت سیاسی و نظامی برخوردار بوده‌اند و در رأس هرم قدرت جای داشته‌اند، این واقعیت را دریابند که برقراری عدالت در جامعه بیش از هر چیز به نفع خود ایشان است؛ زیرا در جامعه‌ای که عدالت حکومت می‌کند، سلاطین می‌توانند مدت طولانی‌تری بر اریکه قدرت تکیه بزنند. نتیجه دیگری که از برقراری عدالت در جامعه حاصل می‌شود، تأمین کننده نظرهای غزالی است؛ زیرا در چنین جامعه‌ای ثبات جامعه حفظ، و از بروز هرج و مرج جلوگیری می‌شود.

غزالی به رغم کلیه تعاریف و تمجیداتی که از سلطان سلجوقی در ابتدای نصیحة‌الملوک می‌کند و او را ملک شرق می‌خواند، واقعیات موجود در زمان خویش را از دیدگاه سلطان سلجوقی پنهان نمی‌گذارد. وی در یکی از نامه‌های خود به سلطان سنجر تصویری از اوضاع و شرایط سخت مردم شهر طوس که تحت



حکومت وی بود، به دست می‌دهد که درست نقطه مقابل تصویر آرمانی جوامع عصر طلایی است. غزالی اینچنین می‌نویسد: «بر مردمان طوس رحمتی کن که ظلم بسیار کشیده‌اند و غله به سرما و بی‌آبی تباه شده و درختهای صدساله از اصل خشک شده و هر روستایی را هیچ نمانده مگر پوستینی و مشتی عیال گرسنه و برهنه و اگر رضا دهد که پوستین از پشت باز کنند تا زمستان برهنه با فرزندان در تنوری شوند رضا مده که پوستشان باز کنند و اگر از ایشان چیزی خواهد همگنان بگریزند و در میان کوهها هلاک شوند و این پوست یار کردن باشد.» (۲۳)

سؤالی که اذهان را از آن کزیری نیست و هر که را با آثار غزالی آشنایی دارد به خود مشغول می‌دارد، این است که چرا یک متفکر متشرع همچون غزالی که در گذشته آداب و رسوم ایرانیان را تقبیح می‌کرده و در نصیحةالملوک به ستایش آنان می‌پردازد. در جستجوی پاسخ برای این سؤال، مسلماً نباید از این مهم چمپوشی کنیم که غزالی کتاب نصیحةالملوک را برای مخاطب خاصی، یعنی سلطان سلجوقی، نوشت و هدف وی از تحریر آن ارشاد و راهنمایی سلطان به راه راست بود. او حدوداً ده سال قبل از آن، کتاب مشابهی برای خلیفه عباسی، المستظهر بالله، نوشته بود. غزالی پس از ترک سمت ریاست نظامیه بغداد، بدور از بازیها و درگیریهای سیاسی بود، ولی آگاه بود که نمی‌تواند آنچه را در مورد ضرورت شرعی دستگاه خلافت نوشته بود برای سلطان سلجوقی که پایبندی چندانی به شریعت نداشت تکرار کند و اگر واقعاً خواهان آن است که سخنانش مورد توجه سلطان قرار گیرد، باید از راه جدیدی پیام خود را به او ابلاغ کند. غزالی در چند اثر خود که قبل از نصیحةالملوک نوشته بود، بخوبی نشان داد که با روحيات و رفتار ترکان سلجوقی آشناست. در کیمیای سعادت، در باب آداب کسب و تجارت، هر گونه معامله با ترکان را حرام می‌داند؛ زیرا به گفته وی، ایشان حرامخوار هستند: «واما حرامخوار - چون ترکان و ظالمان و دزدان و کسانی که ربا دهند و خمر فروشند و مطربی و توحه‌گری کنند یا گواهی به دروغ دهند و رشوت ستانند.» (۲۴) او در همین کتاب، ترکان را «مردمانی ابله که مانند سیب و ستوران باشد» توصیف می‌کند. (۲۵)

۲۳. مکاتیب فارسی غزالی. فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام، به اهتمام عباس اقبال، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۲.

۲۴. کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲۵. همان، ص ۵۴۰.



او در احیاء علوم دین، نظرهای مشابهی در مورد سلاطین ترک ابراز می‌کند. او بخش بزرگی از احیاء را به بحث در مورد اموال و داراییهای سلاطین اختصاص می‌دهد و به طور قاطع، اعلام می‌دارد که: «اغلب مالهای سلطان در این عصرها حرام است و حلال در دست ایشان معدوم است.» (۲۶) در کیمیای سعادت، دلیل این مدعا را نیز توضیح می‌دهد: «بدان که هر چه در دست سلطانین روزگار است که از خراج مسلمانان سسته‌اند یا از مصادره یا از رشوت، همه حرام است.» (۲۷) پس از ترک بغداد، غزالی قسم یاد کرد که هرگز پول یا هدیه‌ای از سلاطین نپذیرد، هر چند اطمینان حاصل کند که آنچه به او می‌دهند حلال است. دلیل این امر ظلم و جور این سلاطین است: «اگر عطایای سلاطین را بپذیری و از مال دنیوی ایشان برخوردار گردی، کمترین ضرری که متوجه تو می‌گردد این است که ایشان را دوست بداری. و هر که کسی را دوست دارد طول عمر و بقای او خواهد و در محبت بقای ظالم ارادهٔ ظلم بر بندگان خدا و ویرانی جهان (مستتر) است. /./ و هر که برای طول بقای ایشان دعا کند، بتحقیق دوست دارد که خداوند متعال در روی زمین نافرمانی کرده شود.» (۲۸) او حتی از رفت و آمد با ایشان پرهیز می‌کرد؛ زیرا مجالست و مخالفت با ایشان، از دیدگاه وی، در برگیرندهٔ آفات و ضررهای بسیاری است و چنانکه کسی به دیدن ایشان مجبور شود، باید مداحی و ثناخوانی را کنار بگذارد؛ زیرا ستودن ظالم و فاسق موجب خشم و غضب خداوند می‌شود.

این گفته‌های غزالی تصویر بسیار ناخوشایندی از سلاطین ترک‌تبار سلجوقی که سرنوشت مسلمانان در دست آنان است، به دست می‌دهد. البته باید توجه کرد که این اظهار نظرها بیانگر دیدگاههای یک متشرع ملتزم به اصول فقهی است که دیدگاههای خود را در مورد ترکان و سلاطین و اوضاع اجتماعی زمان خود بیان می‌کند. اما غزالی آگاه است زمانی که از او خواسته می‌شود کتابی برای ارشاد یکی از همین سلاطین بنویسد، در آنجا دیگر نظرهای یک متشرع ملتزم که بنیان و اساس حکومت سلاجقه را بر ظلم و جور می‌بیند کاربرد سیاسی اجتماعی ندارد و اصولاً ضرورتی برای تکرار این نظرها وجود ندارد؛ زیرا در گذشته

۲۶ احیاء علوم دین، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲۷ کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۳۷۹.

۲۸ غزالی؛ ابهادالولد، ترجمهٔ باقر غزالی بناب، تهران، ۱۳۶۲، ص ۶۳.



بارها و بارها و در کتب مختلف مطرح شده است. غزالی آگاه است که نمی‌تواند سلاطینی را که پایبند به شرع نیستند، با تحریر یک کتاب، یکباره به این راه هدایت کند. واقع‌بینی غزالی وی را بر آن می‌دارد که به جای تقبیح سلطان و طرد وی، روشی را برگزیند تا از طریق آن بتواند سلطان را در به‌جامه عمل پوشاندن به نصایح و نظرهای خود شایق سازد. در اینجا شاید بتوان ادعا کرد که در نصیحة‌الملوک، غزالی در مقام یک متشرع ملتزم اندرزنامه نمی‌نویسد، بلکه در مقام یک نظریه‌پرداز عملگرایی واقع‌بین قلم به دست گرفته و هنگام تحریر اندرزنامه‌اش به اهداف والاتری چشم دوخته است.

#### ارتباط میان مخاطبان و انتخاب داستانها

اسناد تاریخی حاکی از علاقه زیاد ترکان سلجوقی به فرهنگ ایران باستان است. سؤالی که در توان در اینجا مطرح کرد این است که آیا علاقه سلاطین ترک به فرهنگ ایران باستان تأثیری در انتخاب داستانها و روایات از سوی غزالی داشته است یا خیر. بررسی آثار غزالی این گمان را تقویت می‌کند که انتخاب داستانهایی مربوط به ایران باستان بی‌ارتباط با موضوع نیست. برای اثبات این مدعا مناسب است به مقایسه بخشی از آثار غزالی با یکدیگر پردازیم. غزالی در دو بخش از کتابهای حیاء علوم دین و کیمیای سعادت به مسأله حکام و صاحبان قلمرو می‌پردازد. غزالی هر سه کتاب را پس از ترک بغداد، یعنی پس از تحولات روحی خود که در پایان دوران اقامتش در بغداد بدون بچار شده بود و در یک دوران ده ساله نوشته است. به رغم تشابه موضوعی میان این سه کتاب، متوجه تفاوت چشمگیری میان دو بخش مورد نظر در احیاء علوم دین و کیمیای سعادت از مناسو، و نصیحة‌الملوک از سوی دیگر می‌شویم.

نظرهای مشابه در این سه کتاب بسیار است، ولی اختلاف فاحشی در یک نکته دیده می‌شود و آن اینکه در احیاء علوم دین و کیمیای سعادت، غزالی به سبب وجه به تعریف و تمجید از عصر طلایی ایران باستان نمی‌پردازد. تفاوت دیگری که حایز اهمیت است و اصولاً تفاوت میان این کتب به آن بازمی‌گردد، این است که



مخاطبان آنها با یکدیگر تفاوت دارند: احیاء علوم دین و کیمیای سعادت برای همه مسلمانان، بویژه شاگردان غزالی نوشته شده، ولی نصیحة الملوك برای سلطان سلجوقی نوشته شده است.

در احیاء علوم دین، غزالی در کتاب ربع عبادات، در باب مربوط به «امر به معروف و نهی از منکر بر امیران و پادشاهان» وارد این بحث می‌شود. از دیدگاه وی، این امر فریضه‌ای است دینی که بر عهده همه مسلمانان است و دارای چهار مرحله است: معلوم گردانیدن، پند دادن، سخن درشت گفتن و در نهایت، به قهر بازداشتن و به زدن. او در خصوص امیران و پادشاهان، دو روش محتاطانه اول را پیشنهاد می‌کند؛ زیرا برگزیدن روش قهری با ایشان موجب بروز فتنه می‌شود که به گفته غزالی «محرک و مهیج شر باشد، و محذوری که از آن زاید بیشتر بود.» (۲۹) غزالی در این بخش از کتاب، همچون سایر کتب خود، با استفاده از داستانها و روایات، امیران و پادشاهان را پند می‌دهد که عدالت را برقرار کنند، بر رفتار و کردار کارگزاران خود اشراف داشته باشند، به مشکلات رعیت رسیدگی کنند و غیره. او نزدیک به ۴۰ داستان و روایت نقل می‌کند تا صحت این گفته‌ها را اثبات کند. اما بر خلاف نصیحة الملوك، کلیه داستانها و روایات از تاریخ اسلام گرفته شده است.

۲۹. احیاء علوم دین، ج ۲، ص ۷۳۷.

در کیمیای سعادت، غزالی در باب مربوط به «رعیت داشتن و ولایت راندن» وارد این بحث می‌شود و به والی گوشزد می‌کند که ولایت امر بزرگی است و چنانچه او بر عدل و عدالت رفتار کند ولایت وی خلافت خدای تعالی است و در غیر این صورت، خلافت ابلیس؛ زیرا هیچ فساد بزرگتر از ظلم والی نیست. بر خلاف نصیحة الملوك، غزالی در این کتاب سخنی از منتخب بودن والی از سوی خدا یا فرایزدی به میان نمی‌آورد. مهمترین خصوصیت والی این است که علم ولایت داشته باشد و نیز بداند که «وی را بدین عالم برای چه آورده‌اند و قرارگاه وی چیست.» غزالی همچون دو کتاب دیگر به اهمیت عدالت سلاطین می‌پردازد و با نقل احادیثی از رسول اکرم (ص)، همچون: «یک روز عدل سلطان عادل، فاضلتر از عبادت شصت ساله بر دوام» یا «بدان خدای که نفس محمد در قبضه قدرت وی است که هر روزی والی عادل را چندان

عمل رفع کنند که عمل جمله رعیت وی باشد، و هر نمازی از آن وی به هفتاد هزار نماز برآید، احدیت عدالت را به خواننده گوشزد می‌کند. غزالی قواعد دهگانه‌ای را برمی‌شمارد که عدالت والی باید بر آنها استوار باشد. این قواعد دهگانه در نصیحة الملوک با عنوان شاخه‌های درخت ایمان آمده است. (۳۰)

از جمله قواعدی که غزالی در کیمیای سعادت برمی‌شمارد، این است که والی باید هر آنچه را برای خود نمی‌پسندد برای مسلمانان نیز نپسندد و سعی کند که رعیت از او راضی باشند، اما در این راه نباید بر خلاف شرع عمل کند و ...

غزالی بنا به روش معمول، نزدیک به ۵۶ داستان و روایت برای اثبات گفته‌های خود می‌آورد که همگی، بجز ۳ عدد از آن که در باره تاریخ مسیحیان و یهودیان است، به تاریخ اسلام اختصاص دارد و از آن میان، بیش از ۳۰ عدد منسوب به شخص پیامبر (ص) است. (۳۱) به رغم اینکه قواعد دهگانه‌ای که غزالی در کیمیای سعادت برمی‌شمارد، عمدتاً پیرامون مسأله عدالت است، او حتی در یک مورد هم داستانی از ایران باستان نقل نکرده است؛ زیرا با در نظر گرفتن مخاطبان، در این کتاب، تاریخ اسلامی و خلفای صدر اسلام نقشی ارزش گونه دارد. از این مهمتر آنکه غزالی در کیمیای سعادت، در تنها داستانی که در مورد ایران باستان برای مخاطبان خود بازگو می‌کند، تصویر دیگری غیر از آنچه در نصیحة الملوک شاهد آن هستیم، مطرح می‌سازد. در کیمیای سعادت، نقشها عوض شده و مسلمانان صدر اسلام و عدالت ایشان نقش الگو را برای ایرانیان دوران ساسانیان دارد. غزالی داستانی را بازگو می‌کند که براساس آن، وزیر ایرانی، بزرگمهر یا بزرجمهر، فرستاده‌ای نزد عمر خلیفه مسلمانان اعزام کرد تا از اوضاع و احوال او باخبر شود و به قول غزالی، بنگرد که او چگونه مردی است و سیرتش چیست. «رسول چون به مدینه رسید، گفت: این ملک شما کجاست؟ گفتند: ما را ملک نیست، ما را امیری است به دروازه بیرون شده است. وی نیز بیرون شد و عمر را دید در آفتاب خفته بر روی زمین و درّه زیر بالین نهاده و عرق بر پیشانی وی می‌رفت چنانکه زمین تر شده بود. چون آن حال بدید، بر دل وی عظیم اثر کرد که کسی که همه ملوک عالم از هیبت او بی‌قرار

۳۰. نصیحة الملوک، ۱۴-۵۱.

۳۱. کیمیای سعادت، ج ۱، ۵۲۵-۵۲۲.



باشند، وی چنین باشد! پس گفت: عدل کردی، لاجرم خوش ایمن بختی؛ و ملک ما جور کرد، لاجرم همیشه هراسان باشد. گواهی دهم که دین حق دین شماسست. اگر نه آنستی که به رسولی آمده‌ام، در حال مسلمان شدمی و اکنون خود پس از این بازآیم.» (۳۲) به طوری که ملاحظه می‌شود، غزالی در هر سه کتاب، موضوع واحدی را دنبال می‌کند و آن مسأله عدالت است، اما با توجه به اینکه مخاطبان وی چه کسانی باشند، قهرمانان داستانها عوض شده‌اند.

۳۲. همانجا، ۵۳۳-۵۳۴.

او برای اثبات مدعایش در خصوص عدالت، داستانها و روایاتی را مطرح می‌سازد که گفته‌های او را تأیید می‌کنند. در نصیحة الملوك، تعداد زیادی از این داستانها از ایران باستان گرفته شده که باید آن را در ارتباط مستقیم با علاقه ترکان به فرهنگ ایرانی دانست. این علاقه و نزدیکی را می‌توان از یک سو نتیجه حضور ایرانیان از قبل و بعد از ورود اسلام به ایران در آسیای میانه دانست. مناطق شرقی ایران دروازه ورود آثار تمدن ایران و همچنین برخی ادیان به آسیای میانه محسوب می‌شد. پس از ورود اسلام به ایران، قبایل ترک در ارتباط با حکومتهای منطقه‌ای ایرانی - اسلامی همچون سامانیان بودند و به دنبال آن بود که تعداد زیادی از ایشان به اسلام گرویدند. از سوی دیگر، پس از به قدرت رسیدن سلسله‌های ترک‌تبار در این قسمت از سرزمین اسلامی، علاوه بر حضور ایشان در منطقه‌ای که آماشته از مظاهر فرهنگ ایرانی بود، سلاطین ترک که از فن مملکت‌داری سررشته‌ای نداشتند و دیگر نمی‌توانستند حکومتی با آن وسعت را به روشهای قبایل ترک اداره کنند و می‌بایست خود را از زندگی بدوی و کوچ‌نشینی به زندگی حضری و شهرنشینی تطبیق دهند، به وزیران ایرانی که سابقه و تجربه‌ای طولانی در این زمینه داشتند، رومی آوردند و تا حد زیادی نیز از ایشان تأثیر می‌پذیرفتند.

آنچه در رابطه با عدالت بیش از هر چیز در این داستانها و روایات مورد تأکید قرار می‌گیرد، نتایجی است که متوجه شخص سلطان می‌شود. عدالت مورد نظر غزالی عدالتی است که ضامن امنیت جان، مال و ناموس انسانها از گزند یکدیگر و...

خودسر است. به گفته غزالی، برقراری عدالت علاوه بر اینکه موجب خوشنودی خالق و مخلوق می‌شود، در بردارنده منافع شخصی برای سلطان نیز هست؛ زیرا عدالت موجب می‌شود که حکومت وی برقرار بماند. در این رابطه، غزالی در تأیید گفته‌هایش این مثل را مطرح می‌کند که: «دین به پادشاهی، و پادشاهی به سپاه، و سپاه به خواسته (پول)، و خواسته به آبادانی و آبادانی به عدل [استوار] است و به جور و ستم کردن همداستان نبودندی؛... مردمان با جور و ستم پای ندارند و شهرها و جایها ویران شد و مردمان بگریزند و به ولایت دیگران شوند و پادشاهی به نقصان اوفتد و دخل کم شود و گنج بهی شود و عیش بر مردمان تلخ و بی‌مزه گردد. و رعیت، پادشاه جابر را دوست ندارند و همیشه بر وی دعای بد کنند تا خدای تعالی ایشان را برخورداری ندهد و زود هلاک شوند.» (۲۳) غزالی در نصیحةالملوک اشارات بسیاری به پادشاهان ایرانی، بویژه انوشیروان دارد مبنی بر اینکه عدالت آنها سبب آبادانی مملکت ایشان شده و در نتیجه، بقای حکومت ایشان تا سالهای طولانی مستدام بوده است. برای نمونه، می‌توان به این داستان اغراق آمیز که غزالی در مورد انوشیروان نقل می‌کند نگاه کنیم. در این داستان، انوشیروان خود را به بیماری می‌زند و اعلام می‌کند که دواي درد او تنها خشت کهنه است: «استواران و امینان را بفرمود تا گرد پادشاهی او بگردند و از ویرانه‌ها خشتی کهنه بیاورند تا بیماری او بدان علاج کنند؛ و به مردمان چنان نمود که پزشکان درمان او بدان فرودده‌اند. پس بگشتند و باز آمدند؛ گفتند در ولایت ملک هیچ جای ویران نیافتیم و نه خشت کهن.» (۲۴)

۲۳. نصیحةالملوک.

ص ۱۰۰-۱۰۱.

۲۴. همان، ص ۱۰۰.

### الضرورات تُنبیح المحظورات

روایات مشهوری که در ملول تاریخ همواره سینه به سینه از غزالی نقل شده، یکی رودررویی وی با راهزنان هنگام بازگشت وی از جرجان است و دیگری شک غزالی است که زمینه‌ساز تحول آنچنان عظیمی در وی شد که مقام والای ریاست نظامی بغداد را رها کرد و سالها همچون درویشی به زندگی ساده روی آورد. اما آیا در زمینه آرای سیاسی وی نیز به نوعی چرخش برمی‌خوریم؟ آیا حمایت او از دستگاه سلطنت و بهره‌جویی از افکار ایرانی‌گری



را نیز باید چرخش سیاسی وی تلقی کنیم؟ همانگونه که نشان داده شد، غزالی به رغم استفاده از داستانها و روایاتی از ایران باستان، همواره در برخورد با حکام، پیرامون یک محور به بحث می‌پردازد و آن مسأله عدالت است. تفاوت نصیحة الملوک با سایر آثاری که به مسائل مشابه پرداخته در این است که غزالی در این کتاب، با توجه به ذائقه سلاطین ترک، برای اثبات مدعای خود، از افکار ایرانی‌گری استفاده می‌کند.

به رغم اختلاف ظاهری میان افکاری که غزالی در نصیحة الملوک و برخی دیگر از آثار خود مطرح می‌سازد، می‌توان گفت که افکار سیاسی او از دو عامل مهم تأثیر یافته است و علاوه بر آن، میتوان نوعی تداوم را در آثار او مشاهده کرد. یکی از عواملی که بر آرای او تأثیر زیادی داشته، شرایط سیاسی - اجتماعی زمانه و دیگری دیدگاه سیاسی اهل سنت است. از مهمترین مشخصات شرایط سیاسی - اجتماعی آن زمان می‌توان به ضعف دستگاه خلافت عباسی اشاره کرد که به سبب فساد حاکم بر دستگاه خلافت، شوکت و اقتدار گذشته خود را از دست داده بود. حکومت‌های محلی سیطره خود را تا مرکز دستگاه خلافت بسط داده بودند. از سوی دیگر، با تشکیل حکومت فاطمیان در مصر و کشمکشهای سیاسی بر سر قدرت میان خلفا و سلاطین سلجوقی، درگیریهای مذهبی و فشارهایی که از سوی اسماعیلیان چه بر دستگاه خلافت و چه بر سلاطین وارد می‌شد، تحریکات و تعرضات مسیحیان به مرزهای اسلامی و ...، شرایط بی‌ثباتی بر جهان اسلام آن زمان حاکم شده بود. غزالی، خود در دوران اقامتش در بغداد، درگیر برخی از کشمکشها بود. پس از مرگ سلطان ملکشاه سلجوقی، جنگ قدرت میان پسران و برادران ملکشاه درگرفت. غزالی در این میان نقش میانجی را میان همسر ملکشاه، ترکان خاتون، و دستگاه خلافت ایفا می‌کرد؛ زیرا ترکان خاتون می‌خواست که پسر چهار ساله او جانشین پدر شود. با پیروزی بر کیارق، پسر ملکشاه، جنگ قدرت مدتی آرام گرفت. غزالی که حمایت خود را متوجه جناح مخالف وی ساخته بود. تجربیات زیادی از کشمکش بر سر قدرت کسب کرد و با اشرافی که بر اوضاع زمان پیدا کرد، سالها بعد، در کتاب معروف خود،

احیاء علوم دین، اعلام نمود که: «ولایت اکنون جز تبع شوکت نیست، پس هر که صاحب شوکت او را متابعت کند وی خلیفه است.» (۳۵)

غزالی دریافته بود که قدرت نظامی و سیاسی در آن زمان از آن سلاطین سلجوقی است و نه خلفای عباسی؛ لذا واقع بینی وی او را بر آن داشت که حمایت سیاسی خود را متوجه سلطان سلجوقی کند. اشاره کردیم که غزالی وقتی در کتاب المستظهري از خلیفه عباسی حمایت کرد، خلیفه را بر مبنای ضرورت شرعی در رأس جامعه قرار داد. حمایت وی از سلطان سلجوقی نیز از پشتوانه شرعی برخوردار است. غزالی به این اصل شرعی معتقد است که مراد شرع مصلحت دین و دنیاست و چنانچه در شرایطی قرار گیریم که اوضاع اجتماعی آشفته باشد، مصالح دین نیز در معرض خطر قرار می‌گیرد. از دیدگاه غزالی، مهمترین نکته مثبت وجود حکام قدرتمند در آن است که ایشان ضامن برقراری نظم و حفظ امنیت اجتماعی هستند. به نظر غزالی، وجود نظم و امنیت دنیوی برای برقراری نظم در امورات دینی ضروری است و از آنجا که نظم در امورات دینی موجب سعادت اخروی می‌شود، حمایت از سلاطین قدرتمند ممکن است در نهایت، نتایج مثبتی برای دین و دنیا به همراه داشته باشد. به گفته غزالی، هدف از برانگیخته شدن پیامبران نیز همین بوده است. او در احیاء علوم دین چنین می‌نویسد: «و در خرابی دنیا خرابی دین باشد که دنیا مزرعه آخرت است و احکام خلافت و قضا و سیاستها، بل بیشتر احکام فقه، مقصود از آن حفظ مصالح دنیاست، تا مصالح دین بدان تمام شود.» (۳۶)

غزالی آگاه است که سلاطین سلجوقی نه از عدالت بویی برده‌اند و نه پایبند به دین هستند، اما از سوی دیگر، دارای قدرت نظامی هستند. از اینجاست که او رأی به اصالت قدرت و مشروعیت آنها می‌دهد؛ زیرا او معتقد است که طغیان علیه سلاطین و حکام جوری که دارای قدرت نظامی برتری هستند، موجب هرج و مرج در جامعه مسلمانان، بروز جنگ داخلی و از هم پاشیدگی اساس و پایه جامعه اسلامی می‌شود: «سلطان ظالم جاهل هر گاه که قوت و شوکت او را مساعدت نماید و عزل او دشوار باشد، و در دیگری به جای او نشاندن فتنه‌ای خیزد که

۳۵. احیاء علوم دین، ج ۲، ص ۳۰۴.

۳۶. همان، ج ۲، ص ۲۳۳.



طاقت او نتوان داشت، به ترک او واجب آید و طاعت او لازم شود. چه در فرمودن به طاعت او امر و منع از کشیدن دست از مساعدت ایشان او امر و زواجر آمده است.» (۳۷)

غزالی در جای دیگر اشاره می‌کند که امتیازی را که وی برای سلاطین سلجوقی قائل می‌شود، نه از روی دلخواه است، بلکه شرایط و اوضاع و جبر زمان او را بدین کار مجبور ساخته است. او می‌گوید: «لیست هذه مسامحة عن الاختيار و لكن الضرورات تُبيح المحظورات.» (۳۸) اما در این رابطه نیز غزالی موضعگیری خود را با نوعی پشتوانه شرعی همراه می‌سازد. غزالی با وجود اینکه پیرو مذهب شافعی است، در این مسأله، از اصل فقهی استصلاح (مصالح مرسله) که در میان مذاهب چهار گانه اهل سنت تنها مورد قبول مذهب مالکی است، پیروی می‌کند. شایان ذکر است که غزالی اصل استصلاح را منبع و دلیل پنجم برای قانونگذاری در فقه نمی‌شناسد، بلکه استناد بدان و استفاده از آن را فقط به هنگام وجود مصلحت ضروری و قطعی و کلی جایز دیده است. غزالی به این آیه از قرآن اشاره می‌کند که خداوند می‌فرماید «انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغير الله به فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فان الله غفور رحیم» (خدا بر شما بندگان تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را به نام غیر خدا ذبح کنند حرام کرد و باز از همین حرامها نیز اگر کسی مضطر و ناچار شود، بی آنکه قصد تجاوز و تعدی از حکم خدا کرده باشد، به قدر ضرورت تناول کند. خدا البته غفور و مهربان است) (۳۹)

گویی غزالی با استناد به اصل استصلاح به این نتیجه رسیده است که اوضاع سیاسی اجتماعی زمان به گونه‌ای است که شرط ضرورت مورد اشاره در آیه شریفه به وجود آمده است و همانگونه که در قرآن کریم آمده است که خوردن حرام به شرط ناچاری جایز است، او بناچار میان هرج و مرج و فتنه از یک سو و صاحبان قدرت، هر چند که ظالم باشند، صرفاً بدین دلیل که ایشان قادرند امنیت دنیوی را برقرار سازند، دومی را اختیار می‌کند غزالی بنا بر اصل «الضرورات تُبيح المحظورات»، یک امر حرام را مباح اعلام می‌کند؛ یعنی او خود واقف است که این سلاطین بر حق نیستند، اما آگاه است که مصالح عموم و مصالح

۳۷. همان، ج ۲، ص ۳۰۲.

۳۸. غزالی، الاقتصاد فی الاعیاش، بیروت، ۱۹۸۸، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۳۹. نحل، ۱۱۵.





دین انتخاب این راه را ایجاب می‌کند. از دیدگاه وی، حراست از مصالح عامه و دین، بدون ثبات سیاسی و حفظ مملکت میسر نیست و چه بسا حفظ و ثبات مملکت بر شریعت تقدم داشته باشد. (۴۰) غزالی در این رابطه به اصل معروف «الدین و الملك توأمان» معتقد است. (۴۱) روش غزالی در نصیحة الملوک این است که همزمان با این انتخاب، باید سلاطین را به رعایت عدالت ارشاد و ترغیب کرد و با استفاده از داستانها، روایات، حکم، احادیث و غیره از تاریخ اسلام و ایران باستان یا هر مرجع دیگری که در این راه ممکن است مفید باشد، این مهم را همواره به سلاطین گوشزد کرد. او در ابتدای بخش دوم نصیحة الملوک به این حدیث منتسب به حضرت رسول (ص) نیز اشاره می‌کند که: «الملك يبقي مع الكفر ولا يبقى مع الظلم». (۴۲) از دیدگاه غزالی، سلطان نقشی محوری برای اجرای عدالت در جامعه دارد. اجرای عدالت از یک سو منافع شخصی سلطان را تأمین می‌کند، زیرا او در آن صورت می‌تواند مدتهای طولانی بر اریکه قدرت تکیه زند، مملکتش آبادان می‌شود و... اما از سوی دیگر و با توجه به اوضاع زمانه و گسترده‌گی فساد میان اقشار مختلف اجتماع که به گفته غزالی حتی دامن علمای دین را نیز می‌گیرد، تنها سلطانی مقتدر و با هیبت قادر است عدالت مورد نظر غزالی را به مرحله اجرا درآورد. بدین طریق ثبات سیاسی که لازمه ایجاد نظم در امورات دینی و سعادت اخروی است، در جامعه برقرار می‌شود.

### نتیجه

آرای سیاسی غزالی بر اساس منطق خاصی پایه‌ریزی شده است که بر مبنای آن، پاسداری از مصالح دین و دنیا از اولویت والائی برخوردار است. نکته مهم دیگر در این رابطه این است که برای دستیابی به این اهداف نمی‌توان بدون توجه به واقعیات موجود در جامعه اسلامی عمل کرد. حمایت وی از سلاطین سلجوقی و روی برگرداندن وی از دستگاه خلافت عباسی را نیز باید در همین راستا مورد مذاقه قرار داد. در آن صورت است که می‌توان دریافت تغییر موضع وی یک تحول نسبی و سوری بیش نبوده؛ زیرا او همواره در برخورد با صاحبان قدرت، اعم از خلفا و سلاطین، برقراری عدالت

۲۰. طباطبائی، سیدجواد؛  
درامدی فلسفی بر تاریخ اندیشه  
سیاسی در ایران، تهران، ۱۳۶۷،  
ص ۸۲.

۴۱. نصیحة الملوک، ص ۱۰۶.

۴۲. همان، ۸۲.



اجتماعی را مد نظر داشته است. غزالی متفکری واقع‌بین بود و بی‌آنکه به آرمانهای مورد اعتقاد خویش پشت کند، به این واقعیت واقف بود که دستیابی به این آرمانها در شرایط خاص جهان اسلام در قرن پنجم هجری، امر آسانی نیست. با وجود اینکه او پس از ترک بغداد از امور اجرایی دست کشید و در امور شخصی هر گونه مداخلات با صاحبان قدرت یا پذیرفتن پول یا هدایا از ایشان تقبیح می‌کرد و حتی به بازگشت به امر تدریس در نظامیه‌ها نیز رغبتی از خود نشان نمی‌داد، با این حال وقتی از او خواسته شد که اندرزنامه‌ای برای سلطان سلجوقی بنویسد، بار دیگر از نفوذ کلام خود نزد سلطان بهره جست تا برای تعدیل روشهای وی، برقراری عدالت اجتماعی و بهبود اوضاع اجتماع، او را ارشاد کند. غزالی برای اینکه بتواند مخاطب خود را بدین امر ترغیب کند، از شگرد خاصی بهره جست. او در اندرزنامه خود، نصیحة‌الملوک، نظر سلطان را به سرگذشت پادشاهان ایران باستان معطوف داشت؛ زیرا بنا بر برخی روایات موجود که غزالی بدانها استناد می‌کند، پادشاهان ایران باستان به دلیل عدالت‌پیشگی خود توانستند سالیان دراز حکومت کنند. غزالی در کتب دیگرش که با مخاطبان دیگری سخن می‌گوید، به عدالت‌پیشگی صاحبان قدرت در صدر اسلام اشاره می‌کند. به همین دلیل، غزالی بیشتر از اینکه به راه و روش ایرانیان باستان علاقه‌مند باشد، به تشویق سلطان به انجام دادن اصلاحات و در نتیجه، نزدیک کردن جامعه به آرمانهای خود می‌اندیشد اگرچه عدالت‌پیشگی، در ظاهر، نتایج سودمندی برای سلطان به همراه دارد و او را در مقابل خطرهایی که حکومت وی را تهدید می‌کنند تا حدودی مصون می‌سازد، ولی به دنبال آن، جامعه به سوی اعتدال سوق می‌یابد و سود آن متوجه جامعه و در نتیجه عامه مردم و در نهایت، موجب اصلاح امور دینی و سعادت اخروی انسانها می‌شود. مسأله دیگری که در رابطه با آرای سیاسی غزالی باید مورد توجه قرار گیرد، این است که پایه و اساس منطق سیاسی غزالی را باید در چهارچوب شرع جستجو کرد؛ زیرا او همواره از دیدگاه یک متشرع به قضایا می‌نگریسته است. بنابراین، آبشخور منطق سیاسی وی اصول شرع است؛ از این رو، وقتی غزالی به بر سر قدرت ماندن سلطان جابر رأی

می‌دهد، اگرچه در اساس از اصالت قدرت در دیدگاه سیاسی تسنن پیروی می‌کند، این کار را نه از روی رغبت، بلکه از روی ناچاری و بنا بر اصل ضرورت شرعی که امور حرام را مباح می‌سازد، و نیز با توجه به مصالح عامه، مصالح دینی و جلوگیری از بروز فتنه در جامعه، انجام می‌دهد.

### منابع دیگر

۱. ابن اثیر، عزالدین علی؛ تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۲-۱۸، تهران، ۱۳۵۶-۱۳۶۸.
۲. ابن طقطقی، محمد بن طباطبا؛ تاریخ فخری، الفخری فی الاداب السلطانیة والدول الاسلامیة، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، ج ۲، تهران، ۱۳۶۰.
۳. عباسی فدایی، محمد بن زین العابدین؛ تاریخ اسماعیلیه یا هدیة المؤمنین الطالبین، به تصحیح و اهتمام الکسندر سیمیونوف، تهران، ۱۳۶۲.
۴. راوندی، قطب‌الدین؛ قصص الانبیاء.
۵. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان؛ راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، به سعی و تصحیح محمد اقبال، ج ۲، تهران، ۱۳۶۴.
۶. زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، ۱۳۷۳.
۷. الطبرسی، فضل بن الحسن الفضل؛ اعلام الوری.
۸. غزالی، ابو حامد محمد؛ احیاء علوم دین، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، ج ۱-۳، تهران، ۱۳۶۲، ۱۳۶۶، ۱۳۶۸.
۹. شک و شناخت، المنقذ من الضلال، ترجمه صادق آئینه‌وند، تهران، ۱۳۶۲.
۱۰. -؛ المستصفی من علم الاصول، ج ۱-۲، قم، ۱۳۶۸.
۱۱. قادری، حاتم؛ اندیشه سیاسی غزالی، تهران، ۱۳۷۰.
۱۲. کارنامه اردشیر بابکان، به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۶۹.



۱۳. کلوزنر، کارلا؛ وزارت در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳۶۳.
۱۴. الماوردی، ابوالحسن؛ الاحکام السلطانیة والولایت الدینیة، قاهره، ۱۹۰۹.
۱۵. مستوفی قزوینی، حمدالله؛ تاریخ برگزیده، ج ۳، تهران، ۱۳۶۱.
۱۶. محمضانی، صبحی؛ فلسفه قانونگذاری در اسلام، ترجمه اسماعیل گلستانی، تهران، ۱۳۵۸.
۱۷. مینوی، مجتبی؛ نامه تنسر به گشنسپ، تهران، ۱۳۱۱.
۱۸. نیشابوری، خواجه امام ظهیرالدین؛ سلجوقنامه، تهران، ۱۳۳۲.
۱۹. وشمگیر بن زیار، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس؛ قابوسنامه، ج ۳، تهران، ۱۳۶۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی